



استان امروزی سیستان و بلوچستان که پهناورترین و نیز فقیرترین استان ایران بشمار می رود، در حقیقت نیمه کوچک بازمانده از سرزمین "سکستان باستانی" است که بریتانیایی ها در میان سال های ۱۸۶۳ تا ۱۹۰۵ ترسایی با سواستفاده از ناشایستگی و خواری رژیم مغولی قاجارها، از ایران جدا ساختند. امروزه آن نیمه بزرگ دور افتاده از میهن، میان دو کشور نوپای پاکستان و افغانستان که هر دو نیز ساخته بریتانیا می باشند بخشبندی شده اند.

بخش جنوبی که آن امروزه "بلوچستان پاکستان" نام گرفته است، بر اساس پیمان های گولداسمیت یک (۱۸۶۳ ترسایی) و گولداسمیت دو (۱۸۷۲ ترسایی) و بخش شمالی آن که به "سیستان افغانستان" شناخته می شود در سال ۱۹۰۵ و پیمان مک ماهون از ایران جدا گشته اند. سیستان افغانستان دربرگیرنده جنوب استان فراخ (از تخت رستم به پائین)، بخش بزرگی از استان نیمروز (تا زیر گود زره) که دارای یکی از بزرگترین معادن اورانیوم دست نخورده جهان نیز می باشد، به همراه با بخش شمالی استان هلمند (تا مارچه، قلعه نو و ده شو) است. (نقشه سمت چپ)

باری، پس از ظهور رضاشاه بزرگ و بیرون انداختن نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال پرسی سایکس از ایران و آزاد سازی بخش های جنوبی ایران از جمله استان امروزی سیستان و بلوچستان از اشغال انگلیسی ها، رضاشاه بزرگ توانست تا دولت وقت افغانستان را متقاعد سازد، بخشی از سیستان جدا شده را به ایران بازگرداند که در سال ۱۹۳۷ ترسایبی و با بستن پیمان آلتای آن بخش ها به ایران بازگشتند و در برگیرنده شهر زابل، به همراه دو سوم از دریاچه هیرمند، هامون، کوه اوشیدا (خواجه) و بخش های دیگری شد. نیز در قبال بازگشت این سرزمین ها بخشی از منطقه 'ده انار' که در ایران قرار داشت به افغانستان داده شد. منطقه 'ده انار' که در خاور دشت ناامید قرار دارد، یک منطقه کویری و داری چند طایفه پشتون کوچ نشین بود که همواره روستاهای خاور بیرجند را مورد دستبرد قرار داده و پس از شیخون زدن وارد خاک افغانستان می شدند. بنابراین دنبال نمودن آن اشرا (هر چند که دید نژادی و زبانی ایرانی-خاوری می باشند^[2]) از سوی مرزبانان ایرانی، بمثابة ورود غیرقانونی و تجاوزبه خاک افغانستان و درگیری مرزی و جنگ با آن کشور می بود. در نتیجه، رضاشاه بزرگ با دادن آن بخش کویری و خشک و بی آب علف ایران به افغانستان به همراه ساکنان آن که طایفه های پشتون دردسرساز، نه تنها ایران را از شر آنان رها نمود، بلکه پس از آن در صورت ورود آنان به ایران، این بار متجاوز بشمار رفته و نیروهای مرزی پروانه رویارویی و حتی کشتنشان را بدست آوردند که به ناامنی در آن بخش ایران سرانجام پایان داده شد. ولی هدف اصلی رضاشاه بزرگ در بازگردادن آن بخش از سیستان به ایران، در حقیقت در راستای برنامه های او در راستای "زنده سازی هویت ایرانی" و بازگرداندن "اراده و عزت ملی" از دست رفته به ایرانیان بود. زیرا که سیستان، جایگاه ویژه ای در تاریخ، فرهنگ، اساتیر، دین باستانی و تمدن ایرانی دارد.

سیستان نه تنها زادگاه زبان پارسی نو می باشد که البته آن را بایستی "پهلوی نو" خواند تا "فارسی نو"، بلکه چندین اثر مهم باستانی از جمله کوه اوشیدا (کوه خواجه)، شهر سوخته با شش هزار سال دیرینگی، دهانه غلامان (تنها شهر بازمانده از دوران هخامنشیان)، و دریاچه هامون که در اساتیر دینی دین بهی [زرتشتی] دارای جایگاه ویژه ایست و بر اساس باورهای دینی زرتشتیان، تخمه سوشیانس موعود در آن نگهداری می گردد را در دل خود دارد؛ ولی مهمتر و پراهمیت تر از آن ها، سیستان، سرزمین قهرمانان ملی و اساتیری ایران است، بویژه رستم دستان (بزرگترین پهلوان شاهنامه و اساتیر ایرانی)، سپهبد رستم سورن (ژنرال نامی اشکانی و شکست دهنده کراسوس) و رادمان پور ماهک (یعقوب لیث) و در کل خاندان پر افتخار صفاریان که همگان سیستانی بوده اند. در نتیجه، اگر آن بخش به ایران باز نمی گشت، امروز قهرمانان بزرگ ایرانی، افغانی خوانده می شدند؛ همانگونه که امروزه قومگرایان افغان، مولانا و بسیاری از بزرگان فرهنگ و ادبیات ایران را افغان یا حتی ترک می خوانند.

نیز جای دارد تا اشاره شود که سیستان تنها استان مرزی ایران است که دارای درب مهر (آتشکده) و ۲۰ خانوار بهدین: زرتشتی است که اگر سیستان به ایران باز نمی گشت، آن زرتشتیان امروزی با فشار و تهدید، مسلمان شده و واپسین زرتشتیان سیستان نیز به برگ های فراموش شده تاریخ سپرده می شدند. بدون هیچ گمانی مشاوران ملی گرای رضاشاه بزرگ (همچون ارباب کیخسرو شاهرخ)، بر اهمیت آن بخش از ایران در زنده سازی هویت ملی آشنایی کامل داشته و بخوبی می دانستند که بدون آن بخش از سیستان، ایران و هویت ملی بزرگترین پهلوان اساتیریش را از دست می داده است.



www.suren-pahlav.com

باری، مردمان امروزی استان سیستان و بلوچستان، متشکل از دو تیره کهنسال ایرانی، سیستانی ها و بلوچ ها می باشند و با آنکه هر دو تیره، ایرانی نژادند ولی از دید زبانی، گویشی و آداب و رسوم با یکدیگر متفاوتند. شوربختانه، در زمان بخشبندی استان ها در کشور، به این مساله مهم توجه نشده بود و همین امر تاکنون موجبات درگیری هایی میان این دو تیره مهم ایرانی شده است. در نتیجه در دهه پنجاه خورشیدی دولت شاهنشاهی تصمیم به حل آن مشکل بر آمد که شوربختانه با رخداد فتنه و انقلاب مهندسی شده در ایران عملی نشد و آن بازگرداندن بخش سیستان افغانستان به ایران بود.

در اواسط دهه پنجاه خورشیدی، بسیاری از سیستانی‌های مقیم افغانستان که از درگیری‌های شبانه روزی با پشتون‌ها، زندگی بر آنان طاقت فرسا شده بود، راه پایان دادن به تجاوزاتشان و بدست آوردن آرامش را در زیر چتر ایران نیرومند شاهنشاهی یافته و آشکارا خواهان بازگشت و الحاق سرزمینشان به ایران شدند. نتیجه آن درخواست‌ها، با زمزمه و سپس گفتگوی اولیه میان دو کشور آغاز شد که دولت شاهنشاهی از سال ۲۵۳۶، نه تنها طرح بخشبندی استان کنونی سیستان و بلوچستان، بلکه برپایی استان نوبی به نام "زابلستان"، که شامل نیمروز و هلمند می‌شد را آماده نمود. در هرو، با قدرت رساندن رژیم روضه خوانان در ایران توسط بریتانیا و آمریکا، آرزوی بازگشت آن سرزمین‌های از دست رفته از ایران و پیاسازی استان زابلستان نقش بر آب شد و شوریختانه، هر روزی که می‌گذرد سیستانی‌های دور افتاده از میهن، نه تنها قربانی تروریسم اسلامی ساخت آمریکا شده‌اند، بلکه آن سرزمین‌ها، بوی سیستانی بودنشان را دست داده و با سکنی گزیدن پشتون‌ها، مبدل به پشتونستان شده است.

استان سیستان و بلوچستان محروم و زجر کشیده در چنگال فقر و رژیم ضدایرانی

این روزها بخاطر زشت به تصویر کشیدن این بخش از ایران از سوی رژیم روضه خوانان، موجب رنجش بسیاری از سیستانی‌ها و نیز بلوچ‌ها شده است. افزون بر آن، خشکسالی، بیکاری و فقر شدید در استان، و نیز فعالیت‌های گسترده جاسوسان و بیگانگان در منطقه، بویژه اسرائیلی‌ها افزایش یافته و اگر برنامه‌های زیربنایی برای بهبودی اوضاع استان سر و سامان صورت نگیرد، گروه‌های وابسته و نه تنها بیگانگان مردمان بومی را بخود جلب خواهند ساخت. ولی، با پیشینه ۳۲ سال گذشته رژیم روضه خوانان، که سرگرم تاراج و چپاول ایران است، بدور دیده می‌شود که کاری کنند تا از این مساله شوم جلوگیری شود؛ همچنین اگر خشکسالی ادامه یابد و رژیم اندیشه‌ای ننماید، سیستانی‌ها سرانجام وادار خواهند شد تا به شهرهای مرکزی مهاجرت و استان را خالی از سکنه سازند، که بمنزله آن است که بخش از ایران بدون مرزبان خواهد شد و تغییر ساختار مردمی را بدنبال خواهد داشت. بگفته‌ای دیگر، سیستان، پشتونستان یا در واقع سرزمین طالبان‌ها خواهد شد!

در پایان، امیدست پس زدودن رژیم جمهوری از ایران و برقراری یک نظام ملی که ترجیحاً یک نظام پادشاهی-پارلمانی باشد (تنها سامانه سیاسی است که می‌تواند تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران را متضمن شود)، استان پهناور سیستان و بلوچستان امروزی، تقریباً به شکل تاریخی خود بازگشته و پس از بخشبندی، سه استان نو بنام‌های "استان سیستان" (با مرکزیت زابل، به همراه هیرمند، زهک، هامون و نمروز)، "استان دزآب" (با مرکزیت زاهدان به همراه میرجاوه، خاش، سراوان، سیب و سوران و مهرستان) و "استان بلوچستان" (با مرکزیت ایرانشهر، به همراه، سرباز، چهاربهار، قصر قند، کنارک، نیکشهر و فنوج) از دل آن پیکر گیرد.

با این بخشبندی و تامین بودجه برای هر استان، گامی بزرگی در فقر زدایی در آن بخش مهم از ایران برداشته خواهد شد.

خداواندا این کشور را از دشمن (خودی و بیگانه)، دروغ (روضه خوان) و خشکسالی نجات ده.

شاپور سورنپهلو

روز باد از ماه فروردین سال ۳۷۴۹ بهدینی

۱۱ آوریل ۲۰۱۱ ترسای



"پایکوبی شمشیر" سیستانی، بازمانده ای از "پایکوبی جنگ"، دوران اشکانیان

□